

کتاب دانیال - شماره صد و یازده

پرده برداری از اهمیت پیش‌گویانه ابوبکر در وای نخست مکاشفه

Jeff Pippenger

2024-03-02

در تاریخ پیش‌گویانه «وای نخست»، رهبر پس از محمد، ابوبکر عبدالله بن ابی‌قحافه، پدرزن محمد بود. از او با نام «ابوبکر» یاد می‌کنیم. هم به او و هم به محمد در چهار آیه نخست اشاره شده است. ابوبکر نخستین حاکم اسلامی پس از محمد بود و تاریخ فرمانی را که او به سربازانش داد ثبت کرده است؛ فرمانی که در آیه چهارم باب نهم مکاشفه بازنمایی شده است. آن فرمان نمایانگر فرایند مهر کردن است که با فرارسیدن وای سوم آغاز شد، که همان شیپور هفتم و نیز فرارسیدن فرشته سوم بود.

و فرشته پنجم شیپور را نواخت، و دیدم که ستاره‌ای از آسمان به زمین افتاد؛ و به او کلید چاه بی‌انتها داده شد. و چاه بی‌انتها را گشود؛ و دودی از چاه برخاست، مانند دود کوره‌ای عظیم؛ و خورشید و هوا به سبب دود چاه تاریک شد. و از میان دود، ملخ‌ها بر زمین بیرون آمدند؛ و به آنان قدرتی داده شد، همان‌گونه که عقرب‌های زمین قدرت دارند. و به آنان فرمان داده شد که نه به علف زمین، و نه به هیچ چیز سبز، و نه به هیچ درختی آسیبی برسانند، بلکه فقط به آن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی‌هایشان ندارند. مکاشفه ۹:۱-۴.

«ستاره‌ای» که از آسمان فرو افتاد محمد بود که در سال ۶۰۶ رسالت خود را آغاز کرد. به محمد «کلیدی» داده شد تا «چاه بی‌انتها» را «بگشاید» و بدین‌سان «دود» «خورشید و هوا» را تیره کند و «ملخ‌هایی» پدید آورد که به آنان «قدرتی» همانند قدرت «عقرب‌ها» داده شده بود. آن کلید یک نبرد نظامی بود که موجب ضعف در قدرت نظامی رومیان شد و بدین ترتیب مجال برآمدن جنگ‌ورزی اسلام را فراهم کرد. «چاه بی‌انتها» نماد عربستان، زادگاه اسلام است، و «دود» نمایانگر دین باطل اسلام بود که بنا بود در سراسر زمین گسترش یابد و همان جغرافیایی را به تصرف درآورد که دسته‌های ملخ، که شمال آفریقا، جنوب اروپا و عربستان را درمی‌نوردند، فرا می‌گیرند. «ملخ‌ها» نماد اسلام‌اند و «قدرت» در زبان نبوت نمایانگر قدرت نظامی است. قدرتشان بنا بود همچون عقرب‌ها باشد که به‌طور غیرمنتظره ضربه می‌زنند. اوریا اسمیت می‌گوید:

ستاره‌ای از آسمان بر زمین فرو افتاد؛ و به او کلید چاه بی‌پایان داده شد.

در حالی که پادشاه ایران به شگفتی‌های هنر و قدرت خویش می‌اندیشید، نامه‌ای از شهروندی گمنام مکه دریافت کرد که او را فرامی‌خواند تا محمد را رسول خدا بشناسد. او دعوت را نپذیرفت و نامه را پاره کرد. «چنین است»، پیامبر عرب فریاد زد، «که خداوند این پادشاهی را پاره خواهد کرد و تضرع خسرو را نخواهد پذیرفت.» محمد که در مرز این دو امپراتوری شرق قرار داشت، با شادمانی پنهان پیشرفت نابودی متقابل را نظاره می‌کرد؛ و در میان پیروزی‌های ایرانیان جسارت یافت که پیشگویی کند پیش از آنکه سال‌های بسیاری بگذرد، پیروزی بار دیگر به پرچم‌های رومیان بازخواهد گشت. در زمانی که گفته می‌شود این پیشگویی بیان شد، هیچ پیشگویی‌ای دورتر از تحقق خود نمی‌نمود، زیرا دوازده سال نخست هراکلیوس از فرارسیدن فروپاشی امپراتوری خبر می‌داد...

خسرو متصرفات رومی در آسیا و آفریقا را به اطاعت درآورد. و در آن دوره «امپراتوری روم به دیوارهای قسطنطنیه فروکاسته شده بود، همراه با بازمانده یونان، ایتالیا و آفریقا، و چند شهر ساحلی در کرانه آسیایی، از صور تا طرابوزان. تجربه شش‌ساله سرانجام پادشاه ایران را واداشت که از فتح قسطنطنیه صرف‌نظر کند و باج سالانه فدیه امپراتوری روم را تعیین کند: هزار تالان

طلا، هزار تالان نقره، هزار جامه ابریشمین، هزار اسب و هزار دوشیزه. هرقل به این شروط ننگین تن درداد. اما فرصت و مجالی که برای گردآوری آن گنجینه‌ها از شرق فقیر به دست آورد، با جدیت صرف آماده‌سازی حمله‌ای جسورانه و نومیدانه شد.»

پادشاه ایران آن ساراسن گمنام را خوار شمرد و پیام مدعی پیامبری مکه را به استهزا گرفت. حتی سرنگونی امپراتوری روم نیز در پی روی محمدیت، یا برای پیشروی مبلغان مسلح ساراسنی یک فریب، نمی‌گشود، گرچه پادشاه ایرانیان و خاقان آوارها (جانشین آتیلا) میان خود بازمانده‌های پادشاهی‌های قیصران را تقسیم کرده بودند. خسرو خود فرو افتاد. پادشاهی‌های ایران و روم نیروی یکدیگر را فرسودند. و پیش از آن‌که شمشیری به دست آن پیامبر دروغین نهاده شود، شمشیر از دست آنان که می‌توانستند پیشروی‌اش را بازدارند و قدرتش را درهم بشکنند، ستانده شد.

از روزگار اسکیبیون و هانیبال تاکنون، هیچ اقدام جسورانه‌تری از آنچه هراکلیوس برای نجات امپراتوری انجام داد، صورت نگرفته بود. او راه پرخطر خود را از دریای سیاه و کوه‌های ارمنستان پیمود، به قلب ایران نفوذ کرد و سپاهیان شاه بزرگ را به بازگشت برای دفاع از میهن خونین‌شان فراخواند.

در نبرد نینوا، که از سپیده‌دم تا یازدهمین ساعت سخت درگرفت، بیست‌وهشت درفش، به جز آن‌هایی که ممکن بود شکسته یا پاره شده باشند، از ایرانیان گرفته شد؛ بخش اعظم سپاهشان تارومار شد، و فاتحان، در حالی که تلفات خود را پنهان می‌داشتند، شب را در میدان نبرد گذراندند. شهرها و کاخ‌های آشور برای نخستین بار به روی رومیان گشوده شدند.

امپراتور روم با فتوحاتی که به دست آورد نیرومندتر نشد؛ و در همان زمان و به همان وسیله، راه برای انبوهی از ساراسن‌ها از عربستان، همچون ملخ‌هایی از همان سرزمین، هموار شد که در مسیر خود کیش تیره و گمراه‌کننده محمدی را می‌گستراندند و به سرعت هر دو امپراتوری ایران و روم را فراگرفتند.

برای توضیح کامل‌تر این واقعیت، چیزی فراتر از آنچه در کلمات پایانی فصلی از گیون — که نقل‌های پیشین از آن برگرفته شده — آمده است، نمی‌توان خواست. «هرچند سپاهی پیروزمند زیر پرچم هرقل شکل گرفته بود، این کوشش غیرطبیعی ظاهراً بیش از آنکه نیروی آنان را به کار گیرد، آن را فرسوده بود. در حالی که امپراتور در قسطنطنیه یا اورشلیم جشن پیروزی می‌گرفت، شهری گمنام در مرزهای سوریه به دست ساراسن‌ها غارت شد و آنان چند واحد از نیروهایی را که برای یاری‌اش پیش می‌آمدند، به کلی تار و مار کردند—رویدادی عادی و کم‌اهمیت، اگر سرآغاز انقلابی عظیم نبود. این راهزنان حواریون محمد بودند؛ دلاوری دیوانه‌وارشان از دل صحرا سر برآورده بود؛ و هرقل در هشت سال پایانی فرمانروایی‌اش همان ایالاتی را به اعراب باخت که از ایرانیان بازستانده بود.»

«روح فریب و شیدایی، که جایگاهش در آسمان‌ها نیست»، بر زمین رها شد. هاویه بی‌انتها جز کلیدی برای گشودنش لازم نداشت، و آن کلید سقوط خسرو بود. او نامه شهروندی گمنام از مکه را با تحقیر دریده بود. اما چون از «شعله شکوه» خود به «برج تاریکی» ای فرو رفت که هیچ چشمی به آن راه نمی‌یافت، نام خسرو ناگهان در برابر نام محمد به فراموشی سپرده شد؛ و هلال گویی تا افتادن ستاره چشم به راه طلوع خود بود. خسرو، پس از شکست کامل و از دست دادن امپراتوری‌اش، در سال ۶۲۸ به قتل رسید؛ و سال ۶۲۹ با «فتح عربستان» و «نخستین جنگ مسلمانان با امپراتوری روم» نشان‌گذاری شد. «و فرشته پنجم شیپور خود را نواخت، و دیدم ستاره‌ای از آسمان بر زمین افتاد؛ و کلید هاویه به او داده شد. و او هاویه را گشود.» او بر زمین فرو افتاد. آنگاه که نیروی امپراتوری روم فرسوده شد و شاه بزرگ مشرق در برج تاریکی‌اش مرده

بر خاک افتاد، غارت شهری گمنام بر مرزهای سوریه «پیش‌درآمد انقلابی عظیم» بود. «راهزنان حواریون محمد بودند، و دلاوری دیوانه‌وارشان از صحرا سر برآورد.»

چاه بی‌انتها— معنای این اصطلاح از واژه یونانی، که آن را «عمیق، بی‌ته، ژرف» تعریف کرده‌اند، دانسته می‌شود و می‌تواند به هر جای ویران، متروک و بایر اشاره داشته باشد. این واژه بر زمین در وضعیت نخستین بی‌سامانی‌اش اطلاق می‌شود. پیدایش ۱:۲. در این مورد، به درستی می‌تواند به بیابان‌های ناشناخته عربستان اشاره داشته باشد؛ از کرانه‌های آن، انبوه ساراسین‌ها چون فوج‌های ملخ برآمدند. و سقوط خسرو، پادشاه ایرانی، به خوبی می‌تواند به منزله گشوده شدن چاه بی‌انتها نمایانده شود، زیرا راه را آماده ساخت تا پیروان محمد از سرزمین گمنام خود بیرون آیند و با آتش و شمشیر، آموزه‌های فریبنده خویش را بگسترانند، تا آن‌گاه که تاریکی‌شان را بر سراسر امپراتوری شرق بگسترانند. اوربا اسمیت، دانیال و مکاشفه، ۴۹۵-۴۹۸.

وای نخست، که همان شیپور پنجم است، آغاز جنگ اسلام علیه روم را مشخص می‌کند و نبردی میان روم و فارس را نشان می‌دهد که در آن روم پیروز شد، اما در این روند چنان توان نظامی خود را فرسود که نتوانست از خیزش قدرت اسلامی جلوگیری کند. ویژگی‌های پیشگویانه وای نخست و وای دوم، ویژگی‌های پیشگویانه وای سوم را مشخص می‌کنند، و مهم است که دو وای نخست را به‌عنوان نمادهای تاریخ وای سوم بشناسیم، زیرا آن تاریخ نمایانگر دوره مهر شدن یکصد و چهل و چهار هزار نفر است که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد. پس از تاریخ پیشگویانه‌ای که در سه آیه نخست به‌وسیله محمد بازنمایی شده است، آیه چهارم ابوبکر، نخستین رهبر پس از محمد را معرفی می‌کند.

و به آنان فرمان داده شد که نه به علف زمین و نه به هیچ گیاه سبز و نه به هیچ درختی آسیبی نرسانند، بلکه فقط به کسانی آسیب رسانند که مهر خدا را بر پیشانی‌های خود ندارند. مکاشفه ۹:۴.

فرمان ابوبکر به جنگجویان مسلمان دستور داد که میان دو گروه از عبادت‌کنندگان که در سرزمین‌های رومی آن زمان وجود داشتند، تمایز قائل شوند. یک گروه کاتولیک‌ها بودند که برخی از طریقت‌های رهبانی آنان موهای پشت سر خود را می‌تراشیدند (آیین تراشیدن موی سر) و روز یکشنبه را به‌عنوان روز عبادت نگاه می‌داشتند. گروه دیگر کسانی بودند که به سبت روز هفتم پایبند بودند، و سبت، مهر خداست.

پس از درگذشت محمد، ابوبکر در سال ۶۳۲ میلادی جانشین او در فرماندهی شد و به محض آن‌که اقتدار و حکومت خود را به قدر کافی تثبیت کرد، بخشنامه‌ای به قبایل عرب فرستاد که آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای از آن است:

«هرگاه در نبردهای پروردگار می‌جنگید، چون مردان عمل کنید و پشت نگردانید؛ اما مبادا پیروزی‌تان به خون زنان و کودکان آلوده شود. هیچ درخت خرمايي را نابود نکنید و هیچ مزرعه غله‌ای را نسوزانید. هیچ درخت میوه‌ای را قطع نکنید و به چارپایان آسیبی نرسانید، مگر آنچه برای خوردن می‌کشید. هرگاه پیمانی یا قراردادی بستید، بر آن پایبند بمانید و به قول خود وفادار باشید. و در راه، کسانی دیندار خواهید یافت که در صومعه‌ها عزلت گزیده‌اند و بر آن‌اند که به این شیوه خدا را خدمت کنند؛ آنان را به حال خود واگذارید و نه ایشان را بکشید و نه صومعه‌هایشان را ویران کنید. و گروه دیگری را خواهید یافت که از کنیسه شیطان‌اند و فرق سر تراشیده دارند؛ حتماً جمجمه‌هایشان را بشکافید و به آنان امان ندهید تا یا به اسلام درآیند یا جزیه بپردازند.»

در پیشگویی یا در تاریخ گفته نشده است که دستورات انسانی‌تر به همان اندازه که فرمان بی‌رحمانه با دقتی موشکافانه اطاعت شد، اطاعت شده باشند؛ اما چنین به آنان فرمان داده شده بود. و موارد پیش‌گفته تنها دستوراتی هستند که گویون ثبت کرده، به‌عنوان آنچه ابوبکر به سرانی

داده بود که وظیفه‌شان ابلاغ فرمان‌ها به همه سپاهیان سراسر بود. این اوامر همان قدر تمایزگذار و دقیق‌اند که آن پیشگویی، چنان‌که گویی خود خلیفه در اطاعتی آگاهانه و نیز مستقیم از فرمانی برتر از فرمان انسان فانی عمل می‌کرد؛ و در همان اقدام به رفتن برای جنگ با دین عیسی و برای ترویج محمدگرایی به‌جای آن، سخنانی را تکرار کرد که در مکاشفه عیسی مسیح پیشگویی شده بود که آنها را خواهد گفت.

مهر خدا بر پیشانی‌هایشان. — در ملاحظاتی درباره فصل ۷:۱-۳ نشان داده‌ایم که مهر خدا سبت فرمان چهارم است؛ و تاریخ در این باره ساکت نیست که در سراسر دوره کنونی، نگاه‌دارندگان سبت حقیقی وجود داشته‌اند. اما برای بسیاری این پرسش پیش آمده است که آن مردمی که در این زمان مهر خدا را بر پیشانی داشتند و از این رو از ستم محمدیان معاف شدند، چه کسانی بودند؟ خواننده به یاد داشته باشد آن واقعیتی را که پیش‌تر به آن اشاره شد، یعنی این‌که در سراسر این دوره کسانی بوده‌اند که مهر خدا را بر پیشانی‌های خود داشته‌اند، یا آگاهانه سبت حقیقی را نگاه می‌داشته‌اند؛ و نیز در نظر بگیرد که آنچه نبوت اظهار می‌کند این است که یورش‌های این قدرت ویرانگر ترک متوجه آنان نیست، بلکه متوجه طبقه‌ای دیگر است. بدین‌سان موضوع از هر دشواری رها می‌شود؛ زیرا این تمام چیزی است که نبوت واقعاً می‌گوید. تنها یک طبقه از اشخاص به‌طور مستقیم در متن مطرح می‌شود؛ یعنی کسانی که مهر خدا را بر پیشانی‌های خود ندارند؛ و حفظ کسانی که مهر خدا را دارند فقط به‌طور ضمنی فهمیده می‌شود. بنابراین از تاریخ نمی‌آموزیم که هیچ‌یک از اینان در هیچ‌یک از بلایایی که سراسر آنها بر آماج‌های نفرت‌شان وارد آوردند، گرفتار شده باشند. ایشان مأمور شده بودند علیه گروه دیگری از مردم. و ویرانی‌ای که بنا بود بر این گروه از مردم فرود آید، در تقابل با حفظ مردمان دیگر قرار داده نشده است، بلکه تنها در تقابل با حفظ میوه‌ها و سبزه زمین؛ یعنی: به علف، درختان و هیچ چیز سبز آسیب نرسانید، بلکه فقط به طبقه‌ای معین از مردم. و در تحقق آن، با منظره‌ای شگفت‌رو به‌رو می‌شویم: سپاهی از مهاجمان از آن چیزهایی می‌گذرد که چنین سپاهانی معمولاً نابود می‌کنند، یعنی چهره و محصولات طبیعت؛ و در پی اجازه‌ای که داشتند تا به کسانی که مهر خدا را بر پیشانی‌های خود نداشتند آسیب برسانند، جمجمه‌های گروهی از دین‌داران با فرق‌های تراشیده را که به کنیسه شیطان تعلق داشتند، می‌شکافتند.

بی‌گمان آنان طبقه‌ای از راهبان بودند یا گروهی دیگر از کلیسای کاتولیک رومی. سلاح‌های مسلمانان علیه ایشان نشانه رفت. و به نظر ما در این‌که آنان به‌عنوان کسانی توصیف شده‌اند که مهر خدا بر پیشانی‌هایشان ندارند، تناسب ویژه‌ای—اگر نگوییم طرحی عمدی—وجود دارد؛ زیرا همان کلیساست که با برکندن سبت حقیقی و برپا داشتن بدلی به جای آن، شریعت خدا را از مهرش محروم کرده است. و ما نه از نبوت و نه از تاریخ درمی‌یابیم که آنانی که ابوبکر به پیروانش سفارش کرد مزاحمشان نشوند، دارای مهر خدا بوده‌اند یا الزاماً قوم خدا را تشکیل می‌داده‌اند. این‌که آنان چه کسانی بودند و به چه دلیل از گزند در امان ماندند، گزارش اندک‌گیبون ما را آگاه نمی‌کند و وسیله دیگری برای دانستن نداریم؛ اما دلایل کافی داریم که باور کنیم هیچ‌یک از کسانی که مهر خدا را داشتند مورد تعرض قرار نگرفتند، حال آن‌که طبقه‌ای دیگر که به‌صراحت آن را نداشتند به تیغ سپرده شدند؛ و بدین‌سان ویژگی‌های آن نبوت به‌طور کامل برآورده گردید. اوربا اسمیت، دانیال و مکاشفه، ۵۰۰-۵۰۲.

ابوبکر پس از وفات محمد، پیروان او را در قالب یک خلافت یکپارچه کرد؛ بنابراین، با اینکه آن‌ها دو شخصیت تاریخی متفاوت‌اند، در کنار هم آغاز شهادت اسلام در «وای نخست» را نمایندگی می‌کنند، و شخصیتی که تاریخ «وای نخست» را رقم می‌زند محمد است.

در آغاز تاریخ مصیبت دوم، محمد دوم در سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه را فتح کرد. در سال ۱۴۴۹، چهار فرشته نماینده اسلام رها شدند. آغاز و پایان مصیبت نخست به ترتیب با محمد اول و محمد دوم

مشخص می‌شود. از نظر نبوی، آغاز و پایان تاریخ مصیبت نخست امضای آلفا و امگا را بر خود دارد.

آغاز وای دوم شامل یک نبوت زمانی دربارهٔ چهار فرشته‌ای است که نمایندهٔ اسلام‌اند؛ آنان نخست رها شدند و سپس در 11 اوت 1840 م‌ه‌ار گردیدند. از آن نقطه تا 22 اکتبر 1844، مهر شدن صد و چهل و چهار هزار به تصویر کشیده می‌شود. آغاز وای دوم رها شدن اسلام را مشخص می‌کند و پایان آن مهر شدن اسلام را نشان می‌دهد. هر دو وای اول و دوم نشانه‌های نبوی دقیقی دارند که آغازهایشان را به پایان‌هایشان پیوند می‌دهد.

دو وای نخست باید «خط بر خط» بر روی یکدیگر نهاده شوند تا وای سوم شناسایی شود. یکی از ویژگی‌های نبوی که به وسیله دو شاهد نخست اسلام شناخته می‌شود این است که آنان نمایانگر دورهٔ زمانی مشخصی هستند که آغاز و پایان آن با نشانهٔ آلفا و امگا مشخص می‌شود. آنان همچنین دارای نشانه‌ای ثانویه هستند، زیرا آغاز وای نخست، مهر شدن قوم خدا را مشخص می‌کند و پایان وای دوم نیز مهر شدن قوم خدا را نشان می‌دهد.

وای سوم زمانی فرا رسید که اسلام به‌طور ناگهانی و غیرمنتظره به وحش زمین مکاشفه ۱۳ حمله کرد و بدین‌سان دوره مهر کردن آغاز شد. مهر شدن صد و چهل و چهار هزار نفر در هنگام قانون یکشنبه‌ای که به زودی فرا می‌رسد پایان می‌یابد، و در واکنش به آن ارتداد، ارتداد ملی رخ می‌دهد و در پی آن ویرانی ملی می‌آید. همان‌گونه که در روم بت‌پرست و روم پاپی نمونه‌وار شد، ویرانی ملی به‌وسیله داورهای شیپورهای خداوند انجام می‌گیرد. سه وای نیز از شمار شیپورها هستند. اسلام وای سوم، با فرا رسیدن قانون یکشنبه در ایالات متحده، زمانی که دوره مهر شدن صد و چهل و چهار هزار نفر به پایان می‌رسد، دوباره به‌طور ناگهانی و غیرمنتظره ضربه خواهد زد. آن دوره به‌وسیله دوره آغازین وای نخست و نیز دوره پایانی وای دوم نمونه‌وار شده است.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

و سارا پسر هاجر مصری را که برای ابراهیم زاییده بود دید که مسخره می‌کرد. پس به ابراهیم گفت: این کنیز و پسرش را بیرون کن، زیرا پسر این کنیز با پسر من، یعنی با اسحاق، وارث نخواهد شد. و این سخن به سبب پسرش در نظر ابراهیم بسیار ناگوار آمد. اما خدا به ابراهیم گفت: از بابت پسر و از بابت کنیزت این امر در نظرت ناگوار نباشد؛ در هر چه سارا به تو گفته است، به آواز او گوش فرا ده؛ زیرا در اسحاق نسل تو خوانده خواهد شد. و نیز از پسر آن کنیز امتی پدید خواهیم آورد، چون او از نسل توست. و ابراهیم بامدادان زود برخاست و نان و مشکی آب گرفت و به هاجر داد و آن را بر دوش او نهاد و پسر را نیز بدو سپرد و او را روانه کرد؛ و او رفت و در بیابان بئر شبع سرگردان شد. و آب مشک تمام شد و کودک را زیر یکی از بوته‌ها انداخت. و خود رفت و روبه‌روی او، به اندازه پرتاب یک تیر، دورتر نشست، زیرا گفت: مرگ کودک را نینم. پس روبه‌روی او نشست و آواز خود را بلند کرده، گریست. و خدا آواز آن پسر را شنید و فرشته خدا از آسمان هاجر را ندا داد، گفت: تو را چه شده است، ای هاجر؟ مترس، زیرا خدا آواز پسر را در همان‌جا که هست شنیده است. برخیز، پسر را بردار و دستش را بگیر، زیرا او را امتی بزرگ خواهم ساخت. و خدا چشمان او را گشود و او چاهی آب دید؛ پس رفت و مشک را از آب پر کرد و به پسر نوشاند. و خدا با آن پسر بود و او بزرگ شد و در بیابان ساکن گردید و کماندار شد. پیدایش ۲۱:۹-۲۰.